

بررسی جایگاه برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر یادگیری دانش آموزان پایه پنجم ابتدائی

محمد غلامی پاچی^۱

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم تربیتی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری، ایران

چکیده

یکی از اهداف آموزش و پرورش این است که فراگیران از سطح یادگیری بالایی را برای تصمیم گیری و حل مسائل فرا بگیرند. مهمترین عواملی که باعث ارتقاء سطح یادگیری دانش آموزان می شود، برنامه آموزش فلسفه به کودکان است. پژوهش حاضر با هدف جایگاه برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر یادگیری دانش آموزان پایه پنجم ابتدائی بوده است. روش پژوهش تحلیلی-اسنادی است و ابزار گردآوری اطلاعات پژوهش، کتابخانه ای، مجلات و مقالات علمی معتبر از سایت های (SID , Magiran , Noormags , civilica) می باشد. شالوده مهارت های فکری کودکان باید از همان سال های اولیه زندگی شان پی ریزی شود. از این رو در سال های اخیر، علاقه به تقویت مهارت های تفکر و بالا بردن سطح یادگیری و با سوادی در نظام آموزش و پرورش جهان به طور فزاینده ای رواج یافته است و به دنبال آن از دهه ۱۹۷۰ نهضت های تربیتی از جمله برنامه فلسفه برای کودکان گسترش یافتند. با اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان در نهادهای آموزشی می توان در افزایش و ارتقای سطح یادگیری دانش آموزان بهره گرفت.

واژه های کلیدی: جایگاه، برنامه آموزش فلسفه به کودکان، یادگیری، دانش آموزان، مقطع ابتدائی

مقدمه

از بین دوره‌های تحصیلی رسمی قبل از دانشگاه، دوره ابتدائی به لحاظ رشد، تربیت و تکوین شخصیت کودکان دوره بسیار مهمی است. مسئله‌ای که از زمان‌های دور در حوزه آموزش و پرورش و روانشناسی تربیتی مطرح بوده و اکنون با اهمیت ویژه‌ای مطرح می‌شود این است که چه کنیم تا دانش آموزان دوره ابتدائی در آموختن موفق باشند و بتوانند شخصاً یادگیری خود را تقویت و متکی به معلم بار نیایند و به آموختن خویش اعتماد کنند [۱].

از ویژگی‌های مهم انسان برخورداری از توانایی یادگیری است. پیشرفت و تمدن مقابله با طبیعت و مهار آن دستیابی به فناوری پیچیده کنونی، حاصل تلاش او برای یادگیری و تجربه بوده است [۲]. از جمله متغیرهای قابل تأمل در این جریان، یادگیری و دانش فرد نسبت به چگونگی یادگیری است و اینکه انسان بتواند به این مهارت دست یابد که یادگیری خود را کنترل کند، این موضوع مسأله‌ای است که از طریق آموزش آن به دانش آموزان نسبت به شناخت خود، آنها را به مهارت‌های بالاتری می‌رساند. هدف نظام آموزشی، پرورش افراد متفکری است که به جای محتوای علم، روش نقد و بررسی و تولید علم را آموخته باشند. این درحالی است که اغلب دانش آموزان از مهارت‌های یادگیری و راه‌های افزایش کارایی آنها آگاهی ندارند و از سرمایه وجودی و خدادادی خویش به طور درست و بهینه استفاده نمی‌کنند [۳].

از مهارت‌های یادگیری می‌توان عادات و روش‌ها و شرایط مطالعه، خودنظم دهی، راهبردهای شناختی و فراشناختی، سبک های یادگیری، نقشه ذهنی، یادداشت‌برداری، برنامه‌ریزی، مدیریت زمان، حل مسأله را نام [۴]. مهارت‌های یادگیری به دانش آموزان کمک می‌کند که از عهده موقعیت‌های گوناگون یادگیری به طور مؤثرتری برآیند، به گونه‌ای که اطلاعات جدید کسب شده، نگهداری و در یادگیری‌های بعدی بکار گرفته می‌شوند [۵].

از نظر بسیاری از صاحب نظران، مدارس فاقد برنامه‌های لازم برای آموزش تفکر فلسفی و انتقادی و آموزش نحوه صحیح استدلال هستند. این موضوع در نظام آموزش و پرورش کشور ما بیش از نظام‌های آموزشی ممالک غربی به چشم می‌خورد. تقویت مهارت‌های تفکر در برنامه‌های درسی ما یک ضرورت است و برنامه درسی فلسفه وسیله‌ای مناسب برای تقویت چنین مهارت‌هایی است. لازم است مهارت‌های اساسی تفکر با فلسفه ترکیب شوند. در چنین شرایطی درس فلسفه از توان تأثیرگذاری بیشتر روی دانش آموزان برخوردار خواهد بود. از سویی نیز معنا و مفهوم فلسفه برای دانش آموزان دوره ابتدائی از اهمیت بسیار برخوردار است. دانش آموزان در آینده باید از طریق فلسفه رابطه میان فلسفه و زندگی خود را دریابند. همچنین لازم است دانش آموزان در درس فلسفه با ماهیت جامعه آشنا شوند و بتوانند نسبت خود را با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند برقرار نمایند [۶].

برنامه‌های آموزشی و درسی مدارس ایران حاکی از آن است که درس فلسفه تنها در سال سوم دبیرستان و دوره پیش دانشگاهی برای دانش آموزان ارائه می‌شود و با وجود اینکه آموزش فلسفه، آموزش درست اندیشیدن برای درست زیستن و برخورداری از قدرت اندیشه و قضاوت صحیح و همچنین آموزش مهارت‌های مورد نیاز هر فرد برای زندگی در جامعه در حال رشد و پیشرفت است، به ارائه آن در مدارس ایران توجه ویژه و ژرف نشده است. در واقع در نظام آموزشی ایران فرض بر این است که فلسفه درسی بسیار پیچیده و دشوار و یادگیری آن نیازمند تفکر انتزاعی است و این نوع تفکر پس از سال‌های نوجوانی بروز می‌کند. واقعیت این است که نه تنها مسائل فلسفی از نوع مسائل پیچیده انتزاعی نیستند، بلکه دانش آموزان دبستانی نیز توانایی درک و فهم مسائل ساده فلسفی را دارا هستند [۷].

در راستای لزوم آموزش فلسفه به دانش آموزان و شکل‌گیری تفکر فلسفی و انتقادی در آنان "برنامه درسی فلسفه برای کودکان" را "موسسه پیشبرد فلسفه برای کودکان" ارائه کرده است. یکی از بزرگترین و جدیدترین راه‌ها با هدف تقویت و بهبود توانایی استدلال، داوری، قدرت تشخیص و مهارت‌های یادگیری دانش آموزان برنامه درسی فلسفه برای کودکان بود [۸]. یکی از موفق‌ترین تلاش‌ها، ایجاد برنامه‌ای منسجم در آموزش تفکر برنامه فلسفه برای کودکان است که ماتیو لیپمن و همکارانش (۱۹۶۹) در دانشگاه مانتلر آمریکا آن را تهیه کرده‌اند. این برنامه به منظور فراهم کردن برنامه‌ای تحصیلی در زمینه کاوش فلسفی برای کودکان از سطح کودکان تا دانشگاه تهیه شده است و هم اکنون در بسیاری از کشورهای دنیا در حال اجراست. لیپمن (۲۰۰۳) معتقد است که فلسفه برای کودکان اقدامی آموزشی است که به بهبود تفکر در کودکان می‌پردازد و از فلسفه، به منزله شیوه‌ای برای پرورش تفکر اخلاقی، تفکر انتقادی، و تفکر خلاق بهره می‌برد. روش‌های آموزش فلسفه به کودکان، بر رابطه نزدیک معلم و شاگرد و ایجاد انگیزه برای آغاز بحث و گفتگو از طریق داستان، قطعه شعر، یا بیان واقع‌ای، و امثال آن تأکید دارد. در این روش، به دانش آموزان فرصت داده می‌شود تا به تفکر بپردازند و سپس وارد گفتگوهای گروهی شوند. این گفتگوها باعث تفکر و تعمق بیشتر می‌شوند و می‌توانند گروه‌های کاوشگر فلسفی را در مسائل گوناگون شکل دهند و مدرسه را به مکانی برای پژوهش و اندیشه‌ورزی تبدیل کنند. در این برنامه دانش آموزان به کاوشگرانی ماهر و جوان تبدیل می‌شوند. کاوشگر بودن مفهوم اصلی این الگوست و مراد از آن جستجوگری فعال بودن و پرسشگری مصرّ بودن و داشتن هشیاری دائمی برای مشاهده ارتباطات و اختلافات و آمادگی همیشگی برای مقایسه، مقابله، تحلیل، و مطرح کردن فرضیه، تجربه، مشاهده، سنجش و امتحان است. زمانی که برنامه فلسفی برای کودکان اجرا می‌شود، هدف آن آموزش فلسفه (مجموعه‌ای از آرای فلسفی)، به منزله موضوع درسی به کودکان نیست، بلکه هدف این است که از طریق گفتگوهای کلاسی روش فلسفی را به کودکان آموزش دهد: روش فلسفی یعنی روش تحقیق مدلل و تحلیل منطقی که اغلب به منزله روش سقراطی از آن نام برده می‌شود [۹].

برنامه آموزش فلسفه برای کودکان، طیف وسیعی از مهارت‌ها و توانایی‌های شناختی (زیرمجموعه مهارت‌های یادگیری) را در دانش آموزان بهبود می‌بخشد اما نکته قابل توجه این است که عمده پژوهش‌ها در خارج از کشور صورت گرفته و تأثیر این برنامه بر بسیاری از مهارت‌ها و توانایی‌های یادگیری در داخل کشور مورد بررسی قرار نگرفته است. بنابراین انجام چنین پژوهش‌هایی از اهمیت و ضرورت ویژه‌ای برخوردار است تا بتوان از نتایج آن در برنامه‌ریزی درسی و آموزش تفکر به دانش آموزان سود جست. با توجه به آنچه گفته شد، هدف از پژوهش این است که تأثیر برنامه آموزش فلسفه برای کودکان را بر سطح مهارت‌های یادگیری در دانش آموزان پایه پنجم ابتدائی مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

مبانی نظری

خاستگاه فلسفه برای کودکان

در پایان قرن نوزدهم پایه‌های نهضت فلسفه برای کودکان، در واکنش پیشرفت‌گرایان به دایره المعارف‌گرایان در زمینه یادگیری و جایگاه کم و حاشیه‌ای کودکان در مدرسه شکل گرفت. این نهضت برخلاف دیدگاه‌های دایره المعارف‌گرایان که بر کسب دانش از راه حافظه تأکید می‌کردند بر فلسفی شدن طبیعی کودکان در مفاهیم بنیادین زندگی تأکید می‌کرد. در حدود

^۱ Mathew Lipman

^۲ Encyclopedian

دهه شصت، ماتیو لیپمن یک تجربه آموزشی خلاق را در عرضه جانشینی برای حافظه‌مداری، در جهت آموزشی که نیازهای اساسی کودکان را برآورده کند، ارائه کرد. او، بنیان‌گذار برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان (P4C) است. به نظر او فلسفه ویژه بزرگسالان نیست و کودکان نیز می‌توانند آن را انجام دهند. وی از فیلسوف و کارشناس برجسته آموزشی، جان دیویی، الهام گرفته است. دیویی، کلاسی را در نظر داشت که دانش‌آموزان با مشارکت هم در یادگیری خود نقش دارند و فقط کنجکاوی و حس شگفت‌زدگی، آن‌ها را به یادگیری بیشتر وادار می‌کند. دیویی و لیپمن باور داشتند که در چنین کلاس‌هایی، دانش‌آموزان به‌گونه‌ای پرورش می‌یابند که در برابر جامعه، خود را مسئول می‌دانند و فعالانه برای پیشرفت آن همکاری می‌کنند. رویکرد ویژه «فلسفه برای دانش‌آموزان» بر این فرض استوار است که اگر کودکان و نوجوانان در بحث‌های گروهی با پرسش‌های باز درباره موضوع‌های مورد علاقه‌شان درگیر شوند، مهارت‌های استدلال کردن به بهترین شیوه در آن‌ها پرورش می‌یابند. پرسش‌های باز به پرسش‌هایی گفته می‌شود که پاسخ‌های گوناگون دارند. این پرسش‌ها در برابر پرسش‌های بسته جای می‌گیرند که پاسخ‌های سراسر دارند [۱۰].

در برنامه فلسفه برای کودکان علاوه بر فراهم آوردن کتاب‌های درسی متحدالشکل (داستان‌های فلسفی برای کودکان)، طرح آموزشی واحدی وجود دارد که در آن، دانش‌آموزان سطوح مختلف با قرائت بخشی از داستان با صدای بلند، کلاس را آغاز می‌کنند؛ سپس پرسش‌هایی راجع به داستان طرح می‌کنند و درباره آن‌ها به بحث می‌نشینند. روش کار به نحوی است که در طول کلاس، انتقاد متقابل و دوجانبه و ابراز عقاید در نهایت دقت صورت می‌گیرد. مربی، این روش را به‌عنوان رهیافتی آموزشی به رسمیت می‌شناسد و در پیش می‌گیرد و از این طریق، کودکان را هدایت می‌کند تا به شهروندانی در نظام دموکراسی تبدیل شوند (۷). برنامه فلسفه برای کودکان لیپمن از مجموعه‌ای از مواد مرکزی شامل هفت رمان همراه با کتاب راهنمای ضمیمه تشکیل شده است. این برنامه در ابتدای امر برای کودکان رده سنی ۷-۶ سال معرفی شده و فرض شده بود که کودکان در این رده سنی قادر به تفکر انتقادی و بازتابی هستند. برنامه پس از مدتی رده سنی ۱۶-۶ سال را نیز مورد پوشش قرار داده است. امروزه مواد محرک جایگزینی برای مواد اولیه لیپمن در کشورهای مختلف به وجود آمده است. به طور کلی، برنامه فلسفه برای کودکان، کودکان و معلمان‌شان را در یک داستان کوتاه، عکس، شعر، شیء یا بعضی محرک‌های دیگر درگیر می‌کند و سپس زمان تفکر درباره سؤالاتشان فرامی‌رسد. معلم و شاگردان پیش از اینکه بحث وسیع‌تری را انتخاب کنند بحث کوتاهی را باهم دارند [۱۱].

اهداف فلسفه برای کودکان

پرورش ارزش‌های هنری، پرورش شهروندی، رشد فردی و میان فردی، پرورش توانایی یافتن معنا در تجربه (لیپمن، ۱۹۸۰)، ایجاد حس خودباوری و بالا بردن اعتمادبه‌نفس در کودک؛ علاقه‌مندی به درس و معلم؛ بروز استعدادها، پنهانی و شکوفایی آن؛ اعتقاد به مفید بودن درس‌ها و ایجاد انگیزه؛ درک و یادگیری بهتر آموخته‌ها؛ قدرت مقابله با مشکلات؛ کشف کمبودهای معنوی کودک؛ بروز پرسش‌های پنهان کودک؛ عادت به تفکر فردی و گروهی، ایجاد روحیه خودتصحيح‌گری در کودکان و ایجاد مسئولیت‌پذیری [۱۲].

^۱Matthew Lipman

^۲John Dewey

^۳Lipman

برای این که اهداف این برنامه را بهتر بشناسیم بهتر است انگیزه ایجاد چنین برنامه را دوباره مورد توجه قرار دهیم یعنی آنچه لیپمن را وادار کرد این برنامه را طراحی و اجرا کند و آن این که دانشجویانش توانایی برخورد عقلانی با مشکلات بین خود را ندارند و او در بررسی این مسأله به این نتیجه رسید که اولاً این افراد آموزش لازم در این زمینه شروع کرد. هدف این برنامه، افزایش مهارت‌های فکری کودکان و نوجوانان به گونه‌ای بود که هم در این دوره و هم در دوره بزرگسالی آمادگی برای برخورد معقول با مشکلات زندگی را داشته باشند و بتوانند از مهارت‌های سطح بالای فکری استفاده کنند [۱۲]. اهداف این برنامه از دیدگاه لیپمن به شرح زیر می باشد:

۱. پرورش تفکر خلاق^۶

پیاژه معتقد است، یکی از اهداف اساسی آموزش و پرورش، تربیت انسان هایی است که قابلیت انجام کارهای جدید را داشته باشند و فقط آنچه را که سایر افراد انجام داده‌اند، تکرار نکنند، یعنی تربیت افرادی خلاق و مبتکر و مکتشف (فیشر، ۱۹۹۹) در گذشته یکی از اهداف تعلیم و تربیت پرورش افرادی بود که بتوانند با محیط سازگار گردند یعنی شناخت مشکلات و سازگاری با آنها یک هدف عمده به حساب می‌آمد ولیکن امروزه در تبیین اهداف آموزش و پرورش گام‌ها بلندتر شده و شکل - دهی به آینده در زمره اهداف قرار گرفته است. بر این اساس اگر قرار است کودک ما قدرت شناخت مسائل آینده و سازماندهی آنها را داشته باشد باید از تفکر خلاق و آفریننده برخوردار باشد. در برنامه فلسفه برای کودکان تلاش می شود از فعالیت هایی نظیر نمایش خلاق، بازی‌ها، نمایش عروسکی و مشارکت در سایر برنامه‌های هنری استفاده به عمل آید و به کودکان کمک شود تا بتواند تجارب خود را بیان کنند [۱۲].

۲. پرورش تفکر انتقادی^۷

کودکان به طور طبیعی جذب نگرش و عقاید محیط زندگی خود می‌گردند و هر چه این افراد به دلایل مختلف در نزد کودک از اهمیت بیشتری برخوردار باشند نفوذ آنان نیز می گردد به بیان دیگر اطرافیان کودک به ویژه بزرگسالان آراء و اندیشه‌های خود را به کودک تحمیل می کنند و او آرام آرام وابسته شدن به دیگران را فرا می‌گیرد، اگر قرار است براین اساس هدف نخست کودک تفکری آفریننده و بازداشته باشد باید بدانند چه زمانی سؤال کند؟، چگونه سؤال کند و چه چیز بپرسد؟ و همچنین یاد بگیرد چگونه استدلال کند، چه زمانی و به چه روشی استدلال کند؟

مک پک (۱۹۸۱) به عنوان یکی از فیلسوفان جنبش تفکر اعتقادی، برنامه آموزشی فلسفه به کودکان را به عنوان ابزاری اساسی برای رشد فکری کودکان مورد تأیید قرار می‌دهد. یان رایت (۱۹۹۲) معتقد است، تأکید بر تفکر انتقادی در مدارس آمریکا مسؤلان را به آن داشته است که به برنامه‌هایی روی بیاورند که به دانش آموزان کمک کند تا بهتر استدلال کنند و مدارس به همین دلیل برنامه فلسفه برای کودکان مورد توجه قرار داده‌اند [۱۳].

^۶.CreaTive Thinking

^۷.CreaTive Thinking

^۸.Mcpeck

^۹.IANwrite

۴. پرورش ارزش های اخلاق

برای داشتن درک صحیح و عمیق از اخلاق و ارزش های اخلاقی داشتن ذهن فلسفی و انجام بحث های فلسفی در زمینه ماهیت اخلاق و قضایای اخلاقی ضروری و لازم می باشد. لیپمن معتقد است، برنامه فلسفه برای کودکان تنها برنامه ای است که با آموزش فلسفه به روش مباحثه، ملزومات رشد اخلاق کودک را تأمین می کند و این با درگیر کردن کودک در کاوشگری اخلاق که مستلزم تفکر نقادانه و خلاقانه است میسر می شود.

۴. آموزش ارزش های هنری

برای آموزش هنری لازم است از مفاهیم اساسی فلسفی استفاده کرد و از سوی دیگر برای داشتن درک صحیح از ارزش های هنری لازم است ماهیت ارزش های هنری شناخته شود و این در زمینه وجود سلسله مباحث فلسفی را جزئی از آموزش هنر معرفی کند. بنابراین برای اجرای یک برنامه آموزش هنری منسب ناخودآگاه طرح مباحث فلسفی مربوط ضروری و لازم جلوه می کند.

هاگامن (۱۹۹۰) برنامه فلسفه برای کودکان را در آموزش هنر بسیار قابل استفاده می داند و اجرای آن را موجب درک عمیق تر کودکان از ارزش های هنری می داند. در همچنین معتقد است که برنامه لیپمن به عنوان یک مدل آموزش که متضمن تشریک ساعی دانش آموزان و بحث و گفتگوی چند طرفه است، در حوزه آموزش هنر کارآیی دارد و باعث توسعه و رشد یادگیری در این حوزه می شود [۱۳].

برنامه درسی آموزش فلسفه به کودکان

اگر چه نلسون (۱۹۲۲) را برخی اولین کسی می دانند که گفته است، باید براساس روش سقراط به کودکان هنر فلسفه ورزی را یاد داد نه آرای فلسفی را. اما آموزش فلسفه به کودکان به عنوان یک برنامه درسی حاصل تلاش و استواری لیپمن می باشد. او با راه اندازی مؤسسه پیشبرد فلسفه برای کودکان عملاً از سال ۱۹۶۹ کوشیده است تا با طراحی و اجرای برنامه ای با عنوان فلسفه برای کودکان، فلسفه را به جایگاه واقعی آن، به گونه ای که مد نظر سقراط بود برگرداند. لیپمن بر این باور بود که فلسفه ویژه بزرگسالان نیست و کودکان نیز می توانند به آن بپردازند. او چون فلسفه را در معنای فلسفیدن به کار برد باور داشت کودکان می توانند و مستعد آن هستند که آن را بیاموزند. از آنجا که طرح لیپمن چه در حوزه نظری و چه در اجرا موافقان و مخالفان زیادی را به خود اختصاص داد و اجرای چنین ایده ای نیاز به زمینه سازی مناسب و تغییر نگرش ها و باورها داشت او اقدامات زیر را در این زمینه به اجرا درآورد [۱۴].

۱. تبیین جایگاه تئوریک فلسفه برای کودکان نوشتن ها و مقالات متعدد نظیر: زیبایی شناسی معاصر (۱۹۷۳)، چه اتفاقی در هنر رخ می دهد (۱۹۹۷)، فلسفه در کلاس درس (۱۹۸۰)، اکتشافات فلسفی (۱۹۸۴)، فلسفه به مدرسه می رود (۱۹۸۸)، تفکر کودکان و تربیت (۱۹۹۳) و.....

^۱ HAgaman

^۱ Nelson

۲. رشد و گسترش علمی فلسفه برای کودکان از طریق تأسیس مؤسسه پیشبرد فلسفه برای کودکان و نیز اجرای برنامه فلسفه برای کودکان در بسیاری از مدارس آمریکا.

۳. تدوین برنامه درسی فلسفه برای کودکان، شامل ۱۴ کتاب در قالب قصه، داستان کوتاه و رومان برای کودکان، به همراه آموزشی آنها برای معلمان برخی از این کتاب عبارتند از:

تألیف مقالات متعدد در زمینه فلسفه برای کودکان، به ویژه در زمینه تفکر انتقادی، در مجله های تفکر متا فلسفه و

...

لیپمن با چاپ کتابی به نام فلسفه در کلاس درس به تبیین چارچوب نظری برنامه درسی فلسفه برای کودکان می پردازد. او در این کتاب ابتدا به نظم تربیتی موجود نقد وارد می کند و اعلام می دارد باید طرحی نو درانداخت، او بر این باور است که کودکان تشنه معنی هستند و برنامه درسی حال حاضر قادر به رفع این تشنگی نمی باشد [۱۵].

لیپمن برنامه درسی خود را بر اساس رویکرد مهارتی به سه سطح تقسیم می کند:

الف) مهارت های سطح پائین شامل قصه گوئی، ارائه دلیل، شکل دادن به سؤالات، برقراری رابطه، تشخیص دادن و مقایسه کردن.

ب) مهارت های سطح میانی شامل شکل دهی مفهوم، تشبیه، استعاره، قیاس، مجموعه بندی کشف ابهامات و شکاف ها، رابطه وسیله و هدف، رابطه کل و اجزای تمثیل و طبقه بندی.

ج) مهارت های سطح بالا شامل دهی مفهوم، ارائه دلیل، قیاس شرطی، قیاس قطعی، تعمیم، برگردان، استنباط متقارن و مجازی، استنباط فوری.

او برنامه درس خود را به نحوی طراحی کرده است که در قالب برنامه درسی موجود قرار گیرد و با مهارت های بنیادی خواندن-نوشتن و حساب کردن تضادی نداشته باشد و مهارت استدلال کردن را به عنوان یک مهارت به مهارت های بنیادی می افزاید [۱۵].

رویکرد نظری آموزش فلسفه به کودکان

برنامه آموزش فلسفه به کودکان که بر نظر گروه دوم استوار است از زمان طرح و شکل گیری گرفته تا زمان اجراء مباحث جدی را به دنبال داشته و موافقان و مخالفان زیادی را به خود اختصاص داده است. مخالفان آموزش فلسفه به کودکان عمدتاً با دو رویکرد به نقد این دیدگاه می پردازند:

رویکرد نخست متعلق به کسانی است که بر مفهوم سنتی فلسفه باور دارند و آن را خواندن آرا و اندیشه های فیلسوفان می دانند و بر این اساس و به دلیل اعتقاد بر این موضوع که آرا و اندیشه های فلاسفه پیچیده و مشکل است، اعلام می کنند کودکان توان درک فلسفه را ندارند.

رویکرد دوم، از سوی کسانی است که بر برنامه درسی آموزش فلسفه به کودکان نقد زده و با بیان این که، این برنامه دارای انسجام کافی نیست، در پرورش تفکر انتقادی و ایجاد قوه داوری صحیح در کودکان شکست خورده است ایجاد شرایط اجتماع پژوهش از طریق گفتگو بسیار دشوار است و دارای محتوای تصنعی است، آموزش فلسفه به کودکان را غیر قابل اجرا می دانند [۱۴].

تعریف و مفهوم یادگیری

یادگیری را می‌توان به صورت‌های مختلف تعریف کرد: کسب دانش و اطلاعات، عادت‌های مختلف، مهارت‌های متنوع و راه‌های گوناگون حل کردن مسائل [۱۶]. همچنین می‌توان یادگیری را به عنوان فراگیری رفتارها و اعمال مفید و پسندیده و حتی به عنوان کسب رفتارها و اعمال مضر و ناپسند تعریف کرد. از این رو درباره یادگیری گفته شده که یادگیری یکی از مهمترین زمینه‌ها در روانشناسی امروز و در عین حال یکی از مشکل‌ترین مفاهیم برای تعریف کردن است. با این حال، به سبب اهمیت مفهوم یادگیری، از آن تعریف‌های مختلفی به دست داده‌اند. معروف‌ترین تعریف یادگیری به قرار زیر است: یادگیری به فرایند ایجاد تغییر نسبتاً پایدار در رفتار یا توان رفتاری که حاصل تجربه است گفته می‌شود و نمی‌توان آن را به حالت‌های موقتی بدن مانند آن چه بر اثر بیماری، خستگی، یا مصرف داروها پدید می‌آید، نسبت داد [۱۷].

گرچه هر نوع یادگیری به تغییر می‌انجامد، اما هر نوع تغییری یادگیری به حساب نمی‌آید. علاوه بر این، تغییر ایجاد شده باید نسبتاً پایدار باشد تا بتوان آن را یادگیری محسوب کرد. بسیاری از تغییرات که ناشی از عوامل انگیزشی، هیجانی، خستگی، انطباق حسی و مانند این‌ها به دلیل زود گذر بودن در شمار یادگیری قرار ندارند. آنچه ما نام یادگیری بر آن می‌نهم باید در توان رفتاری ما ایجاد شود [۱۶].

توان رفتاری حاکی از آن است که یادگیری در یادگیرنده نوعی توانایی ایجاد می‌کند، به عبارت دیگر، تغییر حاصل از یادگیری به تغییر در توانایی‌های یادگیرنده و نه صرفاً به تغییر در رفتار ظاهری او می‌انجامد. بنابراین، یادگیرنده از راه یادگیری، توانایی انجام اعمال مختلف را کسب می‌کند و بعضی اوقات این توانایی برای مدت‌ها در او به طور نهانی باقی می‌ماند و تظاهر آثار آن به صورت تغییر رفتار، تا مدتی به تأخیر می‌افتد [۱۵].

یادگیری تغییر رفتاری است که از طریق تجربه (تأثیر متقابل فرد بر محیط و محیط بر فرد) در انسان ایجاد می‌شود و مشتمل بر مهارت‌های ذهنی، فیزیکی و طرز فکر است [۱۸].

تشریح مفاهیم اصلی تعریف فوق:

۱. یادگیری تغییر رفتار است: اکثر علمای تعلیم و تربیت یکی از جنبه‌های یادگیری را تغییر رفتار دانسته‌اند، اگر رخدادهای آموزشی در بعد ذهنی، مهارتی، فکری و... ایجاد شود یادگیری اتفاق افتاده است.

۲. یادگیری کسب تجربه است: یادگیری فعالیت آگاهانه و تلاش فکری دوسویه مربی و متربی است. دانش بشر را تجربیات موجود شکل می‌دهد که اگر به داد و ستد تبدیل شود، تبادل تجربیات صورت می‌گیرد.

۳. این نوع یادگیری خاص انسان است: بعضی تعاریف یادگیری عام است و انسان و غیرانسان را در بر می‌گیرد. اما این تعریف انسان را شامل می‌شود؛ چون انسان تنها موجود متفکر و ذی‌شعور است، فراتر از سایر موجودات قرار دارد زیرا او خلیفه خداوند بر روی زمین و موجودی خلاق و اندیشمند است.

۴. مهارت‌های ذهنی و فیزیکی و طرز تفکر: این نوع یادگیری مشتمل بر سه مقوله است: انتظار ما از یادگیری چیست؟ این انتظار در چه حدی است؟ مایلیم که بعد از آن فرایند یاددهی-یادگیری چه تغییراتی در دانش آموز ایجاد شود؟

^۱Behavioral potentiality

^۲Experience

پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که یادگیری مؤثر، تنها کسب و ذخیره‌سازی اطلاعات و دانش‌ها نیست؛ یادگیری مؤثر و کارآمد، تقویت و گسترش مهارت‌های ذهنی، فیزیکی، و طرز تفکر، یعنی دانستن، توانستن و خواستن است. هرگاه این سه مقوله اتفاق افتد، یادگیری صورت گرفته است. این نوع یادگیری محکم، پایدار و قابل استفاده و مفید است [۱۹].

اهمیت یادگیری

تنوع دانش آموزان روز به روز در حال افزایش است. همراه با چنین تنوعی، انتظارات زیادی در زمینه انواع رسانه‌های آموزشی مورد استفاده برای ارائه اطلاعات و مطالب آموزشی شکل گرفته است. این تغییرات و پیشرفت‌ها در فن‌آوری آموزشی موجب شده تا آموزشگران روش‌های سنتی آموزشی را مورد بازنگری قرار دادند. عدم هماهنگی میان سبک تدریس معلم و روش یادگیری دانش آموز به عنوان یکی از موانع یادگیری در کلاس درس مورد توجه می‌باشد و دلیلی برای استفاده از شیوه‌های آموزشی متنوع برای ارائه مطالب محسوب می‌گردد. مفهوم استفاده از روش‌های تدریس مختلف بر مبنای این اصل قرار دارد که حداقل بخشی از مطالب می‌بایست به شیوه‌ای با سبک یادگیری هر یک از دانش آموزان موجود در یک کلاس ارائه شود. با توجه به اینکه هیچ یک از سبک‌های یادگیری بهتر از بقیه نیستند، فرد می‌تواند نقاط ضعف و قوت خود را بر اساس سبک یادگیری مورد ترجیح خود شناخته و نسبت به رفع و تقویت آنها اقدام نماید. آموزشگران می‌توانند تفاوت‌های سبک یادگیری فراگیران را با سبک تدریس خود مورد مقایسه و ارزیابی قرار دهند. آگاهی از سبک تدریس و یادگیری می‌تواند توانایی آموزشگران و مربیان را در جهت برآورده نمودن نیازهای یادگیری فراگیران افزایش داده و امکان استفاده از راهبردهای آموزشی مطلوب و ارزشیابی بهتر از عملکرد آموزشی را فراهم سازد. سبک‌های یادگیری و تدریس که سازگار و هماهنگ باشند، می‌توانند موجب بهبود استفاده مؤثر از زمان، منابع و ظرفیت‌های موجود آموزشی گردیده و تجارب آموزشی پربازده و لذت‌بخشی را برای آموزشگران و فراگیران خلق نماید. برخی از مطالعات بر بیان انواع یادگیری تأکید دارند، به گونه‌ای که معلمان درک بهتری از دانش آموزان خود بدست آورند. این اطلاعات می‌تواند برای راهنمایی در جهت انتخاب روش‌های آموزشی مورد استفاده در کلاس درس به کار آیند. البته مطالعات محدودی نیز بر توصیف و تشخیص اجزای تشکیل دهنده سبک یادگیری و سبک‌های یادگیری مورد استفاده دانش آموزان در دروس مختلف صورت گرفته است [۱۶].

برنامه فلسفه به کودکان و یادگیری

اهمیت یادگیری و کسب توانمندی اکتسابی در پیشرفت آدمی همیشه مورد توجه بوده است. پژوهش‌های فراوان در حوزه یادگیری انسانی حاکی از آن است که غالب رفتارهای ما معلول یادگیری اند از آنجا که بسیاری از رفتارهای ما اکتسابی و آموختنی هستند بررسی اصول و روش‌های یادگیری و عملکرد ذهنی بهتر، امری اساسی و مهم می‌نماید. کودکان هنگام اشتغال به تحصیل اندیشیدن، با هم اندیشیدن، و به صورت گروهی کار کردن را نیاموزند، چگونه می‌توانند به یادگیری ادامه دهند و در جامعه قدم بگذارند از این رو، آماده کردن دانش آموزان برای دنیای فعلی و چالش‌های آن باید مورد توجه برنامه‌ریزان درسی مدارس جدید قرار گیرد و کلاس درس به مثابه مرکزی برای پرسش و تحقیق تلقی شود [۹]. برنامه آموزش فلسفه به کودکان (P4C) با تأکید بر گفتگو با همسالان و مباحثه هوشیارانه، باعث پیامدهای مثبت برای نوجوانان می‌شود.

P4C کودکان را به هوشیارتر بودن نسبت به تفکر و یادگیری خود یعنی آگاه بودن از آن چه می اندیشند و یاد می گیرند و به بیان دیگر فراشناخت تشویق می کند [۲].

در روش فلسفه برای کودکان سطح یادگیری از سطوح پایین دانش و صرفاً به خاطر سپردن به سطوح بالاتر یادگیری نظیر تجزیه تحلیل، ترکیب، ارزشیابی ارتقا می یابد. دانش آموزان در این روش از حالت انفعال خارج شده و در رابطه با موضوع، گفتگو، تحقیق و پژوهش می کنند به گونه ای که در عمل به کاوش گرانی ماهر و فعال تبدیل میشوند. حداقل نتیجه این هوشیاری و آمادگی دائمی برای مقایسه، مقابله و تحلیل و ارائه فرضیه، تجربه، مشاهده و ارزشیابی می تواند درگیری ذهنی دانش آموزان و یادگیری بیشتر و عمیقتر آنها باشد [۲۰].

پیشینه

سلیمان پورعمران و یساوی (۱۴۰۰) در پژوهشی به بررسی «تاثیر برنامه درسی فلسفه برای کودکان» بر عشق به یادگیری و قضاوت اخلاقی کودکان» پرداختند. نتایج نشان داد که برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر عشق به یادگیری تأثیر مثبت دارد [۲۱].

برنجکار و همکاران (۱۳۹۷) در مطالعه ای با عنوان «اثربخشی آموزش فلسفه به کودکان بر راهبردهای یادگیری دانش آموزان و پایداری آن در طول زمان» نتایج نشان داده است که آموزش به کودکان در افزایش راهبردهای یادگیری دانش آموزان در پس آزمون و پیگیری مؤثر بوده است [۲].

راجی (۱۳۹۱) در تحقیق خود با عنوان «تعلیم و تربیت انتقادی و پیوندهای آن با برنامه آموزش فلسفه برای کودکان، تفکر و کودک» پرداخت. نتایج نشان داد که پیوندهای برنامه آموزش فلسفه برای کودکان در تعلیم و تربیت انتقادی پرورش تفکر و آگاهی انتقادی، طرح مسئله، آموزگار در نقش تسهیل گر، حلقه کدوکا و فلسفی و حلقه فرهنگی، شیوه آموزشی گفت و- شنود بین آموزگار و دانش آموز به جای روش سنتی انتقال یک جانبه و تک گوینده مطالب از آموزگار به یادگیرندگان، مخالفت با تأکید صرف بر حافظه و حفظ طوطی وار مطالب، تأکید بر مشارکت فعال و آزادی عمل دانش آموزان و یادگیرندگان در فرایند آموزشی، تشویق به خوداندیشی و تفکر متاملانه می باشند [۲۲].

صمدی و همکاران (۱۳۹۰) در پژوهش خود با عنوان «بررسی تطبیقی برنامه درسی فلسفه در پایه سوم دبیرستان و پیش دانشگاهی با برنامه درسی فلسفه برای کودکان در پایه ۱۱ و ۱۲»، اذعان می دارند که دانش آموزان باید یاد بگیرند که هدفمند بیندیشند و در تعبیر و تفسیر مسائل درست قضاوت کنند [۲۳].

گرا و همکاران (۲۰۱۷) در پژوهشی به بررسی «آیا فلسفه برای کودکان»^۱ می تواند پیشرفت تحصیلی در مقطع ابتدایی را بهبود بخشد؟» پرداختند. نتایج نشان داد که هم آموزش فلسفه به کودکان را به معنای آموزش درست اندیشیدن درباره اندیشه ها و از طریق جستجو به روش علمی برای درست زیستن می دانند [۲۴].

موریس (۲۰۱۶) پژوهشی تحت عنوان «برنامه درسی فلسفه برای کودکان بر روی شکل گیری کودک ایده آل فیلسوف» انجام داد. نتایج نشان داد که آموزش فلسفه برای کودکان می تواند در شکل گیری تفکر در کودکان مؤثر باشد و همچنین این برنامه آموزشی در کمک به مربیان کودکان در آموزش های خود می تواند بسیار مؤثر باشد [۲۵].

^۱Gorard et al

ورلی (۲۰۱۶) پژوهشی تحت عنوان «فلسفه و کودکان» انجام داد. نتایج نشان داد که برنامه آموزش فلسفه برای کودکان می‌تواند در جهت رشد و بهبود توانایی استدلال و پرورش خلاقیت، تفکر انتقادی، درک اخلاقی و ارزش‌های هنری، پرورش شهروندی و رشد میان فردی و فردی و پرورش توانایی مفهومیابی در تجربه مؤثر باشد [۲۶].

فایر و همکاران (۲۰۱۵) در پژوهشی به بررسی «سقراط در مدارس از اسکاتلند تا تگزاس: تکرار یک مطالعه در مورد تأثیرات یک برنامه فلسفه برای کودکان» اعتقاد دارند که هدف برنامه فلسفه برای کودکان در آموزش و پرورش، یاددادن فلسفه ورزی به دانش آموزان است تا به آنها کمک کند که بیندیشند و مسائل خود را حل کنند [۲۷].

تحقیقات اندوفایرپی و کراس (۲۰۱۵) در پژوهشی به بررسی «صدای کودک، حق کودک: آیا فلسفه برای کودکان در آفریقا جواب می‌دهد؟» [۲۸] و کلوم (۲۰۱۴) در پژوهشی به بررسی «تأثیر بلندمدت فلسفه برای کودکان: یک مطالعه طولی (نتایج اولیه)» [۲۹] نتایج تحقیقات حاکی از آن است که برنامه آموزش فلسفه برای کودکان می‌کوشد تا دانش آموزانی آگاه، منتقد و متفکر پرورش دهد که در رابطه متقابل با محیط به دانشی دست یابند که متعلق به خودشان است و بتوانند آن را در موقعیت‌های زندگی بکار گیرند.

در پژوهشی که سانجانا (۲۰۰۵) در پژوهشی به بررسی «فلسفه برای کودکان و رشد اخلاقی در زمینه هند» در هند انجام داده است، دانش آموزان پایه هفتم در برنامه درسی آموزش فلسفه به کودکان شرکت کردند. نتایج پژوهش بیانگر عملکرد بهتر دانش آموزان در مهارت‌های اجتماعی، شناختی و یادگیری است و دانش آموزان شرکت‌کننده در این برنامه توانایی کاربرد آموخته‌هایشان و مهارت‌ها فوق را در زندگی روزانه دارند [۳۰].

تحقیقات زیادی از جمله پژوهش ونتر و هیگز (۲۰۱۴) در پژوهشی به بررسی «فلسفه برای کودکان در یک کلاس درس دموکراتیک» [۳۱]، و صفرپور (۱۳۹۵) در پژوهشی به بررسی «آموزش فلسفه برای کودکان با رویکرد معنویت برای کودکان» [۳۲] نشان داده‌اند که برنامه‌های آموزشی دچار مشکل اساسی‌اند و آن اینکه نتوانسته‌اند اندیشیدن، پرسیدن و با هم اندیشیدن را در کودکان ارتقاء دهند. سوالی که در ذهن منتقد و خلاق هر پژوهشگر را درباره این موضوع درگیر می‌کند این است که اگر کودکان هنگام اشتغال به یادگیری، اندیشیدن و به صورت گروهی کار کردن را نیاموزند، چگونه می‌توانند به یادگیری ادامه دهند؟ با توجه به این مسئله برنامه آموزش فلسفه برای کودکان باید بحث و بررسی شود تا بتواند به بهترین شکل خود اجرا شود. با بررسی و تحقیقات در زمینه این برنامه، لازم است که مربیان و دست‌اندرکاران در امر تعلیم و تربیت کودک با زیر و بم‌های این برنامه به خوبی آشنا شوند و بدانند که چه چیزی می‌خواهند و با چه روش‌هایی و چه اهدافی تدریس کنند [۳۳].

^۱Murris

^۲Worley

^۳Fair et al

^۴Teaching Philosophy for Children

^۵Ndofirepi and Cross

^۶Colom

^۷SANJANA

^۸Venter and Higgs

نتیجه گیری

آموزش و پرورش جدید در تلاش است تا روش‌های صحیح استدلال و تفکر را محور برنامه‌های درسی قرار دهد. هدف عمده آموزش باید وادار کردن یادگیرندگان به تفکر باشد. بیشتر متخصصان معتقدند که با از میان برداشتن موانع از محیط‌های آموزشی که دانش آموزان را از فکر کردن باز می‌دارد، باید به آنان کمک کرد تا برای یادگیری توأم با تفکر وقت بیشتری صرف کنند، در واقع یکی از اهداف اصلی تعلیم و تربیت، پرورش شیوه تفکر در افراد است. برنامه آموزش فلسفه برای کودکان روشی است که در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته است. در این روش کودک فضای آموزشی را جایی برای تحقیق درباره سؤالات ذهنی خود و آزمون اندیشه‌ها و باورهایش می‌بیند. این برنامه، دانش آموزان را از نظر شناختی توانا و قدرتمند می‌کند و به آنها کمک می‌کند تا توانایی شرح دادن، توضیح دادن، تحلیل و حل مشکلات، پرسیدن سؤالات مختلف، مباحثه، گفتگو، مذاکره و ارزیابی عقاید را بدست آورند. بنابراین پیشنهاد می‌شود که در این زمینه اصلاحات اساسی در دوره‌های آموزشی صورت گیرد و برنامه آموزش فلسفه به کودکان در برنامه‌های درسی مقطع ابتدایی گنجانده شود تا دانش آموزان از همین دوره با بحث گروهی، پرسش و پاسخ، روایت‌گری، بارش مغزی، تفحص گروهی که با هدف رشد مهارت‌های شناختی (زیرمجموعه مهارت-های یادگیری) می‌باشد، آشنا شوند. برنامه آموزش فلسفه به کودکان با روش‌های ذکر شده به دنبال آن است که از دانش آموزان متفکرانی نقاد و انعطاف‌پذیر به وجود آورد. داشتن شهروندانی استدلال‌پذیر و انعطاف‌پذیر باعث رشد آموزش و پرورش و پیشرفت و تعالی جامعه می‌شود. آموزش فلسفه به کودکان، شاید تازه‌ترین و بزرگترین گامی است که در راستای تلاش برای کاربردی کردن فلسفه با هدف تقویت و بالا بردن سطح یادگیری در دانش آموزان است.

منابع

۱. سیف، علی اکبر و شقاقی، فرهاد. (۱۳۸۴). تأثیر آموزش راهبردهای یادگیری و مطالعه بر میزان یادگیری دانشجویمان دانشگاه پیام نور، پیک نور علوم انسانی، شماره ۱۰، ص ۴-۱۵.
۲. برنجکار، میلاد، احقر، قدسی و انصاریان، فهیمه. (۱۳۹۷). اثربخشی آموزش فلسفه به کودکان بر راهبردهای یادگیری دانش‌آموزان و پایداری آن در طول زمان، دوفصلنامه علمی-پژوهشی تفکر و کودک (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، دوره ۹، شماره ۱ (پیاپی ۱۷)، ص ۵۹-۷۳.
۳. اسدزاده، حسن. (۱۳۸۸). بررسی رابطه ظرفیت حافظه و عملکرد تحصیلی میان دانش‌آموزان پایه سوم راهنمایی شهر تهران، فصلنامه تعلیم و تربیت، سال ۲۵، شماره ۱ (پیاپی ۲۷)، ص ۵۳-۶۹.
۴. Alfieri, L. Brooks, PJ. Aldrich, NJ. Tenenbaum, HR. (2011). Does discoverybased instruction enhance learning?, J. educ. psychol. 103(1):1-18.
۵. صادق پور، صالح، دماوندی، محمدابراهیم و تقوی، زهرا. (۱۳۹۴). بررسی تعیین معنا و تأثیر تکلیف یادگیری در رابطه بین مهارت‌های یادگیری با پیشرفت تحصیلی، فصلنامه مطالعات پیش دبستان و دبستان، سال ۱۶ شماره ۱، ص ۱-۲۴.
۶. ملکی، فخری. (۱۳۸۳). ویژگیهای برنامه درسی فلسفه در کشورهای گوناگون، رشد آموزش معارف اسلامی، شماره ۲، ص ۱۲-۲۷.
۷. لطف آبادی، حسین. (۱۳۸۵). آموزش شهروند ملی و جهانی همراه با تحکیم هویت و نظام ارزشی دانش آموزان، فصلنامه نوآوری های آموزشی، سال ۵، شماره ۱۷، ص ۴۴-۱۱.

۸. Barrow, W. (2015), "I think She's Learnt How to Sort of Let the Class Speak: Children's Perspectives on Philosophy for Children as Participatory Pedagogy", *Thinking Skills and Creativity*, vol. 5, no. 17.
۹. بنی سی، پریناز و میرزایی، مهری. (۱۳۹۶). نقش آموزش فلسفه به کودک در یادگیری، دومین همایش بین المللی و چهارمین همایش ملی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی، ۱۳-۱۰.
۱۰. شاو، ران. (۱۳۹۸). فلسفه در کلاس درس: راهکاری برای پرورش دانش آموزان اندیشمند، ترجمه حسن سالاری، چاپ دوم، تهران: طراحان ایماژ.
۱۱. حسینی، افضل السادات و حسینی، سسد حسام. (۱۳۹۰). بررسی رویکردهای مختلف در برنامه آموزش فلسفه برای کودکان و نسبت آن با برنامه درسی رسمی، اندیشه های نوین تربیتی، دوره ۷، شماره ۲، صص ۱۴۷-۱۷۵.
۱۲. واعظ شهرستانی، زینب. (۱۳۹۲). فلسفه برای کودکان از مفروضه های موهوم تا واقعیت های موجود، آموزش معارف اسلامی، دوره ۲۵، شماره ۳، صص ۱۵-۱۹.
۱۳. صفایی مقدم، مسعود. (۱۳۷۷). برنامه آموزش فلسفه به کودکان، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه الزهراء، سال هشتم شماره ۲۷ و ۲۶، صص ۷۸-۸۹.
۱۴. قائدی یحیی. (۱۳۸۶). امکان آموزش فلسفه به کودکان، چالش بر سر مفهوم، مطالعات برنامه درسی، دوره ۲، شماره ۳، صص ۶۱-۹۴.
۱۵. فیشر، رابرت. (۲۰۰۱). آموزش تفکر به کودکان، ترجمه مسعود صفایی مقدم و افسان نجاریان، اهواز: انتشارات رسش.
۱۶. سیف، علی اکبر. (۱۳۹۵). روانشناسی پرورشی نوین، تهران: نشر آگاه.
۱۷. کدیور، پروین. (۱۳۹۴). روان شناسی تربیتی، تهران: انتشارات سمت.
۱۸. فضلی خانی، منوچهر. (۱۳۹۸). راهنمای عملی روش های مشارکتی و فعال در فرایند تدریس. تهران: انتشارات آزمون نوین.
۱۹. غلامی، نادیا. (۱۳۹۸). بررسی موانع به کارگیری روش ها و فنون تدریس فعال در فرآیند یاددهی -یادگیری و ارائه راهکار، پایان نامه کارشناسی ارشد تحقیقات آموزشی، دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی.
۲۰. خان محمدی، مرمر، سیفی، محمد و ناطقی، فائزه. (۱۴۰۱). تأثیر آموزش فلسفه به کودکان بر باورهای معرفت شناختی و یادگیری مفاهیم محیط زیست دانش آموزان پایه یازدهم، فصلنامه علمی آموزش محیط زیست و توسعه پایدار، سال یازدهم، شماره اول، پاییز ۱۴۰۱، صص ۴۵-۵۸.
۲۱. سلیمان پورعمران، محبوبه و یساوولی، ناهید. (۱۴۰۰). بررسی تاثیر برنامه درسی فلسفه برای کودکان بر عشق به یادگیری و قضاوت اخلاقی کودکان، تفکر و کودک، دوفصلنامه علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوازدهم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۷۳-۵۹.
۲۲. راجی، ملیحه. (۱۳۹۱). عنوان تعلیم و تربیت انتقادی و پیوندهای آن با برنامه آموزش فلسفه برای کودکان، تفکر و کودک، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۳، ش ۱، صص ۶۸-۷۵.
۲۳. صمدی، پروین، قائدی، یحیی و رضانی، معصومه. (۱۳۹۰). بررسی تطبیقی برنامه درسی فلسفه در پایه سوم دبیرستان و پیش دانشگاهی با برنامه درسی فلسفه برای کودکان در پایه ۱۱ و ۱۲، فصلنامه تعلیم و تربیت، ۲۴ (۱۰۶)، صص ۱۰۴-۸۲.
۲۴. Gorard, S., N. Siddiqui, and B. H. See (2017), "Can 'Philosophy for Children' Improve Primary School Attainment?", *Journal of Philosophy of Education*, vol. 5, no. 1.

۲۵. Murris, K. (2016). The Philosophy for Children curriculum: Resisting ‘teacher proof’ texts and the formation of the ideal philosopher child. *Studies in Philosophy and Education*, 35(1), 63-78.
۲۶. Worley, P. (2016). Philosophy and children. *The Philosophers' Magazine*, (72), 119-120.
۲۷. Fair, F. et al. (2015), “Socrates in the Schools from Scotland to Texas: Replicating a Study on the Effects of a Philosophy for Children Program”, *Journal of Philosophy in Schools*, vol. 2, no. 1.
۲۸. Ndofirepi, A. and M. Cross (2015), Child’s Voice, Child’s Right: Is Philosophy for Children in Africa the Answer?, *Journal of Interchange*, vol. 46, no. 3, 45-59.
۲۹. Colom, R. et al. (2014), “The Long-term Impact of Philosophy for Children: A Longitudinal Study (Preliminary Results)”, *Analytic Teaching and Philosophical Praxis*, vol. 1, no. 4., 78-86.
۳۰. Sanjana Mehta, Whitebread David. (2005). *Philosophy for Children and moral development in the Indian context*. University of Cambridge.
۳۱. Venter, E. and G. Higgs (2014), “Philosophy for Children in a Democratic Classroom”, *The Social Science Journal*, vol. 41, no. 1, 19-27.
۳۲. صفرپور، بهشته (۱۳۹۵). آموزش فلسفه برای کودکان با رویکرد معنویت برای کودکان، کنفرانس بین المللی روانشناسی، علوم تربیتی و رفتاری، تیر، تهران، ص ۷۲-۸۵.
۳۳. فتحی، لیلا، احقر، قدسی و نادری، عزت الله (۱۳۹۷). تأثیر آموزش فلسفه برای کودکان (P4C) به روش پژوهش مشارکتی بر روابط میان-فردی دانش آموزان، فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۱۴۰، ۶۵-۵۱.